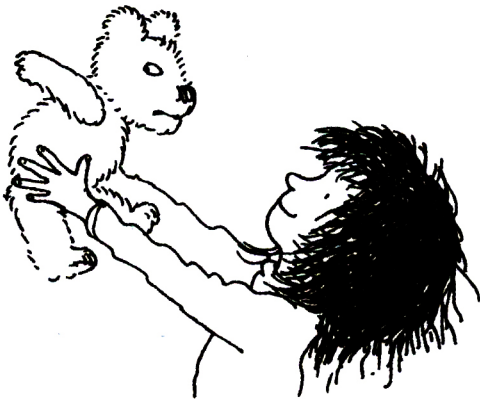


به نام خدا

حوصله ام سر رفته!



بل مونی

ترجمه‌ی نیلوفر اکبری

تصویرگر: مارگرت چمبرلین



کتاب‌های قشنگ

فهرست

- ۵ می‌خواهم اتفاقی بیفتد!
- ۱۵ بچه تابز.
- ۲۵ داستان‌های روز بارانی
- ۴۱ لیست خرید پدر
- ۴۹ ملیسا و موزه
- ۶۳ اولین لبخند
- ۷۱ مامان کیتی

می خواهم اتفاقی بیفتد!

کیتی فکر کرد که این اصلاً ایده‌ی خوبی نبود. اصلاً هیچ‌انگیز نبود. در واقع، فکر می‌کرد که این بدترین چیزی بود که می‌توانست اتفاق بیفتد.

مادر، خیلی خیلی چاق شده بود. او کیتی را به یاد یکی از آن عروسک‌های مسخره‌ای می‌انداخت که وقتی به آن دست می‌زنی، به پشت قل می‌خورد و با آن پوزخند احمقانه‌ی روی صورتش، دوباره به حالت اول برمی‌گردد، تنها فرق مادر با آن عروسک‌ها این بود که اصلاً نمی‌خندید. او همیشه یا بغ کرده بود و یا خسته به نظر می‌رسید و این اصلاً جالب نبود. چیزی که بیشتر از همه حال کیتی را می‌گرفت، این بود که پدر کیتی را به گوشه‌ای می‌کشید و می‌گفت که دختر خوبی باشد.

دختر خوب؟ کیتی می‌دانست که اگر دختر خوبی می‌شد